

ای امان از این امانت خوار!

نقدی بر خاطرات عارف قزوینی

۷۳-۵۵

— سعید پورعظیمی

A Critique of Āref Qazvini's Memo- ries

By: Sa'īd Poor Azimi

Abstract: Āref Qazvini's poems, tasnifs, notes, and letters have had many readers since Constitutional Era; however, during his life time, and especially after his death, his published works were disorganized, misrepresented, distorted, and even lacked some parts. This was mostly done intentionally due to several reasons such as removing his caustic comments, censoring his attacks on two branches of religious and political tyranny as well as on his contemporary fellows, his publishers' ideological differences, and sometimes the inability to read his manuscripts which has made his writings so distorted and meaningless.

In recent years, a collection of Āref's manuscripts titled *Memories of Āref-e Qazvini* (Sokhan Publication, 1388) and two sets of his correspondence with his friends, titled *Vāhid-e Nāmeḥā-ye Āref-e Qazvini* (Negāh Publication, 1391) and Hermes Publication, 1396), were published. A thorough examination of the texts of all three books and comparing them with Āref's manuscripts or the original sources has revealed many errors in these publications, the deliberate and ideological elimination of some parts of his letters by Negāh publication, and the significant errors made by Hermes Publication in Āref's new-found letters.

The author, in another article titled "It is not a mansion, It has been destroyed", has criticized both publications of Āref Qazvini's letters. ((See: Iran Namag, Canada, Toronto University, Third Year, No. 4, winter, 1397, Special Issue for Professor Mohammad Ali Nodooshan). The following paper just deals with Āref Qazvini's memories.

Key words: Āref Qazvini, Āref Qazvini's memories.

چکیده: شعرها و تصنیف‌ها و یادداشت‌ها و نامه‌های عارف قزوینی از روزگار مشروطه تا امروز خوانندگان پُرشمار داشته است، اما آثار او در دوران زندگی و به‌ویژه پس از مرگش با انبوهی از آشفتگی و نادرستی و حذف و تحریف و حتی جعل منتشر شد که اغلب یا به قصد گرفتن زهر کلامش یا برای زدودن انتقادات و حمله‌های گزنده او به دو شعبه استبداد دینی و سیاسی و متولیان شریعت و اربابان سیاست و سایر هم‌عصرانش بود، یا معلول تمایزهای ایدئولوژیک منتشرکنندگان آثارش با افکار او و هرگونه مصلحت‌اندیشی دیگر و در بعضی موارد نیز به سبب ناتوانی در خواندن دست‌نوشته‌های او که آثارش را گاه چنان پریشان و بی‌معنا کرده که به هذیان پهلومی زند.

در سال‌های اخیر مجموعه‌ای از دست‌نوشته‌های عارف با عنوان خاطرات عارف قزوینی (انتشارات سخن، ۱۳۸۸) و دو مجموعه از مکاتبات او با دوستانش با عنوان واحد نامه‌های عارف قزوینی (انتشارات نگاه، ۱۳۹۱) و انتشارات هرمس، ۱۳۹۶) منتشر شد. بررسی دقیق متن هر سه کتاب با دست‌نوشته‌های عارف و یا مآخذ اصلی، افزون بر آشکارکردن خطاهای فراوان راه‌یافته در این سه چاپ، حذف‌های مصلحت‌اندیشانه و ایدئولوژیک نامه‌های عارف قزوینی چاپ انتشارات نگاه و خطاهای چشمگیر نامه‌های نویافته چاپ نشر هرمس و سایر منابع را نشان می‌دهد.

نگارنده در مقاله‌ای دیگر با نام «این عمارت نیست؛ ویران کرده‌اند» به نقد هر دو چاپ نامه‌های عارف قزوینی پرداخته است. (بنگرید به: فصلنامه ایران‌نامگ، کانادا، دانشگاه تورنتو، سال سوم، شماره چهارم، زمستان ۱۳۹۷، ویژه‌استاد محمدعلی اسلامی ندوشن). در این نوشتار به خاطرات عارف قزوینی می‌پردازیم.

واژه‌های کلیدی: عارف قزوینی، خاطرات عارف قزوینی.

الأمان من هذا الخائن للأمانة!

نظرة نقدية على خواطر عارف القزويني

الخلاصة: حظيت أشعار وتصانيف وخواطر ورسائل عارف القزويني بما لا يحصى عدده من القراء منذ عصر الحركة الدستورية وحتى يومنا الحاضر. إلا أن هذه الآثار تعرضت عند نشرها بعد مماته - بل حتى وهو على قيد الحياة - إلى كم هائل من الاضطراب والاشتباهات والحذف والتحريفات إن لم يصل الأمر في بعض الأحيان إلى التزوير.

وهذه الأمور كان الدافع إليها في الغالب هو السعي للتخفيف من غلواء لهجته، أو الرغبة في تلطيف انتقاداته وحمالاته اللاذعة على شعبي الاستبداد الدينية والسياسية ممثلة بأولياء الشريعة وأرباب السياسة وكافة المعاصرين له؛ أو أنه يعود إلى تناقض أفكاره مع العقائد الإيديولوجية لناشري كتبه، وغيرها من أنواع التبريرات والتوجيهات الأخرى؛ مع التنبيه على وجود بعض الموارد التي كان السبب فيها هو العجز عن قراءة مخطوطاته بالدقة المطلوبة مما أدى إلى صدور آثاره بهذا القدر من الاضطراب وأفقد نصوصه معانيها ودفع بها إلى شاطئ الهذيان.

وشهدت السنوات الأخيرة صدور مجموعة من الأوراق المخطوطة لعارف تحت عنوان خاطرات عارف قزوینی (= خواطر عارف القزويني) وذلك عن دار انتشارات سخن سنة ۱۳۸۸ ش، مع صدور مجموعتين من مراسلاته مع أصدقائه تحت عنوان واحد هو نامه‌های عارف قزوینی (= رسائل عارف القزويني) حيث صدرت إحداهما سنة ۱۳۹۱ ش عن دار انتشارات نگاه، والأخرى سنة ۱۳۹۶ ش عن دار انتشارات هرمس.

۶۶

مقدمه

پس از گذشت بیش از هشت دهه از مرگ عارف قزوینی هنوز چاپی منقح از دیوان و آثار منشور او در دست نداریم. در طول سالیان دراز، دیوانش بارها با بعضی تفاوت‌ها و انواع خطاهای فاحش و حذف و تغییر و تحریف‌های ایدئولوژیک و گاه حتی با انبوهی از شعرهای جعلی بازنشر شد و به دریافت‌هایی نادرست دربارهٔ فکر، شخصیت و شیوهٔ زیست او انجامید. از جانب دیگر، تکراری تأمل و تحقیق مسائلی دربارهٔ او به گسترش خطاهایی دامن زد؛ از افسانهٔ تبعیدش گرفته تا تاریخ مرگش^۱.

حمله‌های خصمانه او به دو نهاد قدرت سیاسی و دینی و سردمداران‌شان و دشنام‌هایی که نثارشان کرد و زبان گزنده‌ای که در بیان اسباب فلاکت مملکت و گلایه‌هایش از دهرِ دون‌پرور و پرده‌داری از افکار و مناسبات عاشقانه و عادات شخصی‌اش به کار گرفت، موجب شد منتسرخندگان آثارش با دگرگونی‌های مصلحت‌اندیشانه و دخل و تصرف‌های دلخواه در شعرها و نامه‌ها و یادداشت‌های نسخه‌هایی پیراسته و کم‌خطر از آثار قلمی او عرضه کنند.

«شرح دورهٔ آزادی خواهی» عارف که خودش آرزو داشت در کتابی با نام مسافرت‌های اجباری و اختیاری من در ایران طبع شود، سال ۱۳۸۸ در کتابی با عنوان خاطرات عارف قزوینی به کوشش مهدی نورمحمدی منتشر شد. علاوه بر صدها مورد بدخوانی و افتادگی و تغییر، طبع‌کنندهٔ کتاب کوشید با حذف فقراتی کوتاه و بلند و حتی صفحاتی پی‌درپی بر بعضی عقاید و آرای عارف سرپوش بگذارد و از عصیانگری مانند او شخصیتی رام بسازد و حتی درصدد اصلاح نثر عارف برآمد و سبک و سیاق جمله‌های او را در مواردی برهم زد. نورمحمدی همین روش «ویرانگرانه» را در چاپ دیوان عارف قزوینی نیز به کار گرفت و چون در کاری که به دست گرفته بود تخصص و اهلیت نداشت، ابیاتی از خواجه درویش و ذوقی اردستانی و رفعت سمنانی و فروغی بسطامی و دُردی افشار و قاسمی کازرونی و مؤمن حسین یزدی و نظیری نیشابوری و یغمای جندقی و حتی سعدی و مولوی را در بخش تک‌بیت‌ها به نام عارف آورد! و درنیافت شماری از ابیاتی که با عنوان «تک‌بیت و ابیات پراکنده» در این بخش گنجانده، ابیاتی از بعضی غزل‌ها و مثنوی‌های عارف است و «تک‌بیت» نیست^۲.

کوشش نورمحمدی در گردآوری و چاپ آثار عارف سزاوار قدرانی است، اما تحقیق علمی لوازمی دارد و صرف همشهری بودن با شاعران و نویسندگان، برای چاپ آثارشان

خاطرات عارف قزوینی،؛ به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران، سخن، ۱۳۸۸، ۱۵۰۰۰ تومان.



۱. نگارنده در چهارمقاله با نام‌های «کتابی جعلی به نام عارف قزوینی» و «شان نزول عارفنامه» و «افسانهٔ تبعید عارف قزوینی» و «مآخذ اشعار مندرج در یادداشت‌ها و نامه‌های عارف قزوینی» به بحث دربارهٔ این موضوعات پرداخته است که به زودی منتشر خواهند شد.

۲. بنگرید به: دیوان عارف قزوینی، به کوشش مهدی نورمحمدی، تهران، سخن، ۱۳۸۹، ص ۳۱۷-۳۳۹.

کفایت نمی‌کند! اطلاق عنوان «محقق» بر آنکه شعر سعدی و مولوی و اغلب شاعران سبک هندی را از شعر عارف قزوینی تشخیص نمی‌دهد و با «امانتداری علمی» بیگانه است و خود را محق می‌داند به انواع ترفند در نوشته‌های کسی دست ببرد و خواننده را بفریبد، جفا بر محققان راستین است. شماری از سروده‌ها و مکتوبات عارف و فقراتی از عبارات و تعبیرات گزنده‌اش قابل نشر نیست، اما نمی‌توان با دستاویزکردن موانع و محدودیت‌های مجوز نشر و بهانه‌تراشی‌های رنگارنگ، به حذف و تحریف و دخل و تصرف در آثار پرداخت و سخت رویانه مدعی «صداقت علمی» شد و نوشت: «سعی بر این بوده تا در نقل مطالب، نهایت حفظ امانت صورت گیرد».^۳

ذکر همه خطاها و افتادگی‌ها و حذف‌های خاطرات عارف قزوینی خود کتابچه‌ای است و فهرست کردن آنها در یک مقاله میسر نیست. گذشته از «افتادگی‌ها» و «حذف‌ها»ی فراوان که گاه انسجام سخن را در هم ریخته و «کوشنده» با افزودن کلمات و عباراتی در داخل قلاب این گسستگی‌ها را «رفو» کرده، «بدخوانی»ها نیز جمله‌هایی را از معنی تهی کرده است؛ چنان‌که هر کس کمترین آشنایی با زبان فارسی داشته باشد، بی‌معنایی جمله‌ها و ارتباط نداشتن کلمات را درمی‌یابد. برای نمونه جمله «اگر آرزوی داشتن مال داشته‌ام» به این صورت آمده است: «اگر از روی داشتن، مال داشته‌ام»؛ عبارت «قوم التجار که به زور گردن کلفتی» به صورت: «قوم التجار که بر در گردن کلفتی» و «در مقابل متلاشی شدن گوشت بدن» به صورت: «در مقابل مقوس شدن گوشه بدن».

سراسر متن چند بار با اصل دست‌نویس‌های عارف مقابله شده و همانند دو کتاب نامه‌های عارف قزوینی خطاها و لغزش‌های این کتاب را نیز می‌توان در سه عنوان طبقه‌بندی کرد: ۱. بدخوانی ۲. افتادگی ۳. حذف.

بدخوانی‌ها

(در سراسر این مقاله شماره نخست نشانگر صفحه است و اعداد داخل قلاب نشانگر سطر. صورت صحیح کلمات و عبارات و جمله‌ها پس از علامت «» آمده است).

۵۹، [۸]: چنین طهرانی چنین طهران.

۶۰، [۴]: کم و کسر متفق اند کم و کسر و نقص ندارد.

۶۰، [۹]: خاندان دهکردی خوانین دهکردی.

۶۰، [۱۴]: نفوس ایران کرد نفوس ایران کرده.

۶۰، [۱۶]: با سرو عقیده‌اش با سر بریده و عقیده‌اش.

۶۰، [۱۷]: خوشی و خوبی خوشی و خرمی.

۶۳، [۷]: طهران را برای آنهایی طهران را برای کسانی.

۶۴، [۴]: جمهوری خواهی جمهوری طلبی.

۶۴، [۲۲]: توقف می‌کند توقف می‌کنند.

۶۵، [۲۲]: برای پذیرایی یک قالیچه برای پذیرایی پیشاپیش قالیچه.

۶۶، [۴]: ایرانی تنها طهران ایرانی تنها طهرانی.

۶۶، [۹]: صورت از گرد راه نشسته با اخوان حسینقلی خان تعارفاتمان صورت از گرد راه نشسته، اخوان حسینقلی خان تعارفاتشان.

۶۵، [۱۴]: سماخ گوش سماخ گوشش.

۶۸، [۲۵]: به هر که هر چه سزا داد به هر که هر چه سزا دید.

۶۸، [۲۳]: از میان کهنه پنبه‌ها از میان پنبه کهنه‌ها.

۶۹، [۱۷]: از برای روز از برای وقت.

۷۰، [۱۹]: هر چه است هر چه هست.

۳. خاطرات عارف قزوینی، پیشگفتار، ص ۳۳.

- ۷۳، [۲۳]: آنها بر خلاف، ناجور اینها بر خلاف، ناجور.
- ۸۱، [۱۱]: کلک دُر افشان کلک دُر فشان.
- ۸۳، [۱۶]: عمری به تلخی عمر به تلخی.
- ۸۴، [۱۲]: فرسودگی فرودگی.
- ۸۴، [۲۳]: تنها در مواقع تنها در محافل.
- ۸۵، [۵]: تاریخ امروزی تاریخ آن روزی.
- ۸۹، [۷]: رودبار می‌کرد رودبار می‌کند.
- ۸۹، [۲۳]: دستورات به ایشان دستورات سالشان.
- ۹۱، [۱۴]: اوقات زندگی اوقات زندگانی.
- ۹۱، [۲۲]: اگر از روی داشتن، مال داشته‌ام اگر از روی داشتن مال داشته‌ام.
- ۹۲، [۱۵]: زدیم ز میکده زدیم ز میکده.
- ۹۲، [۲۰]: بیابان ویلان بیابان ویلانی.
- ۹۶، [۵]: ساعدالدوله سرای ساعدالدوله منزل.
- ۹۶، [۱۴]: خوشش نیامد خوشش نشد.
- ۹۷، [۱۰]: همه ملتفت شدند؛ سپس گفت آن وقت همه ملتفت شدند؛ قصدش این است که خودم را.
- ۹۹، [۱۹]: گذاشتم و گفتم... یک نظمی گذاشته، گفتم... یک نظمی‌ای.
- ۱۰۰، [۱۰]: سخن کند، [گفتم] تکلم لازم نیست سخن کند، گفتم لازم نیست.
- ۱۰۰، [۲۵]: مثل اثر حرف‌هایی مثل همه حرف‌هایی.
- ۱۰۱، [۱۴]: قوام‌التجار که بر در گردن کلفتی قوام‌التجار که به زور گردن کلفتی.
- ۱۰۵، [۱۵]: مردان حساس مردمان حساس.
- ۱۰۶، [۲۲]: چیزی که بیش چیزی که پیش.
- ۱۰۷، [۲۲ و ۲۳]: اگر هم کنم اگر هم نکنم.
- ۱۰۸، [۶]: از طره تو تا شده باز از طره تو ناشده باز.
- ۱۰۸، [۷]: به مژه جای هنرمند نمرده جای هنرمند.
- ۱۰۸، [آخر]: به عصر خود چو او به عصر خود چو تو.
- ۱۰۹، [۱۴]: آنها را اینها را.
- ۱۰۹، [۱۵]: حسنعلی خان حسینقلی خان.
- ۱۱۰، [۹]: آرزو می‌کردم آرزو می‌کشیدم.
- ۱۱۱، [۱۵]: به آنها مأنوس با آنها مأنوس.
- ۱۱۴، [۸]: سیراب گشت سیراب کشت.
- ۱۱۵، [۱۷]: از اول عمر داستان و دوستی از اول عمر، آشنایی و دوستی.
- ۱۱۵، [۲۳]: دوستان بیست ساله دوستان بیست ساله‌ای.
- ۱۱۷، [۱۰]: خودکشی افتادم خودکشی افتاده.
- ۱۱۶، [۱۴]: کتاب فروشی کتاب فروش.
- ۱۱۷، [۲۲]: بیرون آورم بیرون آرم.
- ۱۱۸، [۱۴]: با جمعی حرکت کرد. حالا با جمعی حرکت کرده، حالا.
- ۱۱۹، [۲۲]: چون ثالثی بین من و او چون ثالث بین من و او.
- ۱۲۳، [۷]: در مقابل مقوس شدن گوشه بدن در مقابل متلاشی شدن گوشت بدن.

- ۱۲۳، [۲۲]: خوشبختانه میرزاعلی خان صاحب خانه هم رفیق راه تا بروجرد [شد] خوشبختانه آمیرزاعلی خان صاحب خانه هم رفیق راه تا بروجرد ما گشته.
- ۱۲۴، [۱]: این راه‌هایی که این راهی که.
- ۱۲۴، [۱۴]: حرف‌های آقای میرپنج حرف آقای میرپنج.
- ۱۲۴، [۱۹]: وقتی که از اتومبیل چند فرسخ از عراق دور شده وقتی که اتومبیل چند فرسخ از عراق دور شد.
- ۱۲۵، [۱]: چشم زخم مذمت می‌کرد چشم زخم ندامت می‌کرد.
- ۱۲۵، [۸]: یک ساعت به غروب مانده روز دوشنبه شانزدهم خرداد در کنار جاده یک ساعت به غروب مانده روز دوشنبه شانزدهم خرداد در کنار جاده‌ای.
- ۱۲۷، [۸]: خواسته‌اند به او اهمیت داده باشند خواستند به او اهمیت داده باشند.
- ۱۲۸، [۴]: دوپست چشمه آب است دوپست چشمه آب هست.
- ۱۲۹، [۵]: ترک ارغلی می‌گویند ترک ارغلی می‌گویند.
- ۱۲۹، [۱۴]: ترک اجاقی استامبل ترک اجاقی اسلامبل.
- ۱۲۹، [۱۹]: ناموس دوستی و عترت پرستی ناموس دوستی و غیرت پرستی.
- ۱۳۰، [۷]: غارت کردن لرستان غارتگران لرستان.
- ۱۳۰، [۹]: شیرخواره شیرخوار.
- ۱۳۰، [۱۱]: دایه خیال سپرد دایه خیال سپرد.
- ۱۳۴، [۳]: سگی که بی خیال من سگی که بی خیال من.
- ۱۳۴، [آخر]: احتیاجاتی که احتیاجی که.
- ۱۳۵، [۸]: چه کنم هرچه بکنم چه کنم هرچه می‌کنم.
- ۱۳۷، [۴]: وارد یک آبادی که سرپا باشد و زندگانی وارد یک آبادی که سه ماه با شبدر زندگانی.
- ۱۳۷، [۵]: زن‌های آنها زن‌های آن.
- ۱۴۱، [۷]: طبع من [به] کمک در قسمت نثری که طبع من کمک در قسمت نثری کرده.
- ۱۴۴، [۱۳]: به عنوان یادگار که از او به عنوان یادگار گذارد.
- ۱۴۴، [۱۴]: یک مجسمه یک مجسمه‌ای.
- ۱۴۵، [۲۱]: آن سالی بود که آن سالی بوده که.
- ۱۴۶، [۲۱]: چوب سختی که عرض آنها چوب سختی که عرض آن.
- ۱۴۷، [۸]: ای ننگین قلم ای کشتی قلم.
- ۱۴۷، [۱۲]: یک رمه که دارای گاو و گوسفند و الاغ است از آنجا می‌گذرد یک رمه‌ای که دارای گاو و گوسفند و الاغ است از آنجا می‌گذرد می‌گذرد.
- ۱۴۸، [۱۶]: دورنمای دورنماهای.
- ۱۴۸، [۲۱]: زرتشت زردشت.
- ۱۵۰، [۱۴]: رؤسای قشون رؤسای قشونی.
- ۱۵۰، [۱۸]: چهارپا، چهارپا، چهارپا را گرفته در آبادی را گرفته در آبادی‌های دوردست فروخته چهارپا را گرفته در آبادی این آبادی را گرفته، در آبادی‌های دوردست فروخته.
- ۱۵۰، [آخر]: قزاقی از شبیخون یک یابو قزاقی از سنیجون آ یک یابو.
- ۱۵۱، [۱۵]: مردم بکشد که همان طور خون تارکاب مبارکش رسیده مردم بکشد که همان طور خون تارکاب مبارکش رسیده.

- ۱۵۶، [۱۱]: دقیقه و ثانیه دقیقه و ثانیه‌ای.
- ۱۵۶، [۱۲]: از خیالات از خیال.
- ۱۵۸، [۱۹]: مرا از اتمام مرا از تمام.
- ۱۶۳، [۸]: رمان‌های باورنکردنی رمان‌های باورناکردنی.
- ۱۶۳، [۲۵]: بنویسم تا از این راه‌ها می‌نویسم تا از این راه.
- ۱۶۷، [۲۱]: من از اینها بیچاره‌تر من از دنیا بیچاره‌تر.
- ۱۷۳، [۱۱]: ایلات و ولایات ایالات و ولایات.
- ۱۷۵، [۲۲]: ولی تازه والی تازه.
- ۱۷۷، [۱۸]: این لفظ این الفاظ.
- ۱۹۴، [۲۲]: دلتنگ باشند دلتنگ باشد.
- ۱۹۵، [۱۴]: مواقع لازم مواقع لزوم.
- ۱۹۶، [۱۰]: مأمن اصیل فامیل اصیل.
- ۱۹۹، [۱۳]: از شیراربابی از شبدراربابی.
- ۲۰۳، [۳]: کم‌ویش کم‌ویشی.
- ۲۰۶، [۹]: به خشم رفتی و باز آمدی نمی‌کنی به خشم رفتی و باز آمدی به مسکینی.
- ۲۰۸، [۹]: آزادی خواه آزادی خواهان.
- ۲۰۹، [۱۸]: اتحاد کرد ایجاد کرد.
- ۲۱۲، [۵]: استقلال مملکتی استقلال مملکت.
- ۲۱۳، [۹]: جانم فدای جانم قربان.
- ۲۱۴، [۲۴]: بگوید بگویند.
- ۲۱۵، [۵]: فراش‌های قدیم فراش‌های قدیم.
- ۲۲۳، [۱۸]: اعتنایی به احدی اعتنای به احدی.
- ۲۲۶، [۱۷]: نشستم نشستیم.
- ۲۲۷، [۱۴]: آن مدت این مدت.
- ۲۲۷، [۲۰]: که سه ماه دو سه ماه.
- ۲۲۹، [۳]: هیچ چیزی هیچ جهتی.
- ۲۳۰، [۱۹]: برای احترازی برای تردیدی.
- ۲۳۲، [۲۳]: همان اندازه که همان اندازه‌ای که.
- ۲۳۴، [۱]: بخواند خواند.
- ۲۳۴، [۷]: به طوری که آن طوری که.
- ۲۳۵، [۴]: بین عقیده مابین عقیده.
- ۲۳۷، [۵]: وطن پرستی وطن دوستی.
- ۲۴۵، [۵]: سوار شده سوار شدند.
- ۲۴۹، [۱۳]: بوده‌اند بودند.
- ۲۵۴، [۴]: رنجی زحمتی.
- ۲۵۵، [۱]: خیال کند خیال کنند.
- ۲۵۷، [یکی به آخر]: کشیده درکشیده.
- ۲۶۱، [۲۰]: خود به شهر رفته خود به شخصه رفته.

- ۲۶۲، [۱۲]: به این سان به این سامان.
- ۲۶۴، [۶]: مبادا مباد.
- ۲۶۵، [۱۴]: ترکم ترک بوده‌ام.
- ۲۶۹، [۱۶]: آن پدرش بوده است آن پدر شده بوده است.
- ۲۶۹، [۲۴]: مدرسه طب مدرسه طبیعت.
- ۲۷۰، [۱]: جمعه جمعه‌ای.
- ۲۷۰، [۷]: زده‌اند زده.
- ۲۷۰، [۹]: خدانشناس خدانشناس.
- ۲۷۲، [۱۲]: من نبود من نبودند.
- ۲۷۵، [۴]: رابط رابطه.
- ۲۷۲، [۲۲]: خود شدم خودم شدم.
- ۲۷۴، [۲۶]: خزانه دولت خزینه دولت.
- ۲۷۹، [۱۹]: بنویسد می نویسد.
- ۲۸۲، [۲۳]: پرزحمت به زحمت.
- ۲۸۳، [۱۹]: کسی که هست کسی گرهست.
- ۲۸۴، [۲]: مردان مردمان.
- ۲۸۴، [۱۰]: برآورده برآورده.
- ۲۸۵، [۲۱]: مرگ داده مرگ در داده.
- ۲۹۰، [۱]: قصیده صدریا مفت شعری قصیده صد و هفت شعری.
- ۲۹۰، [۸]: اسباب سخن ارباب سخن.
- ۲۹۱، [آخر]: ردی و قافیه روی و قافیه.
- ۲۹۳، [۸]: مقامی که نیست مقامی که پست.
- ۲۹۵، [۲۰]: نداشته نداشته.
- ۲۹۵، [۲۵]: شده شده‌ای.
- ۲۹۵، [۱۱]: برآویخته برافروخته.
- ۲۹۵، [۱۲]: می‌کند می‌کنند.
- ۲۹۸، [۲۱]: بداندیشان بداندیشان.
- ۲۹۹، [۱]: از بازار برآز بازار.
- ۲۹۹، [۱۶]: می‌دانستید می‌دانستند.
- ۳۰۰، [۶]: اگر به اسم اگر هم.
- ۳۰۰، [۱۰]: اقرار به شاعری افتخار به شاعری.
- ۳۰۱، [۱۷]: مردان مردمان.
- ۳۰۵، [۲۲]: آدمی ندارد لزومی ندارد.
- ۳۰۶، [۳]: موجبات روحیات.

افتادگی‌ها

- کلمات و عبارات و جمله‌های مشخص شده، از متن افتاده یا نتوانسته‌اند بخوانند).
- ۶۱، [۲۲]: از آن طرف خیابان کشاله کرده به طرف من می‌آید.



۶۲، [۲۰]: سخن می‌رانید؟

گفتم فغان و شکوه ز اوضاع مملکت

بی حاصل است کار از این‌ها گذشته است.

علت گوشه‌گیری من.

۶۳، [۶]: با این حالی که من از تو دیده‌ام.

۶۴، [۲۴]: خود دربِ درِ بیرونی آمده.

۶۵، [۵]: خسروخان چون از پدر بر پدر.

۶۵، [۱۶]: معدودی دزد بی‌ناموس خائن.

۶۶، [۲]: از اطراف دهات بروجرد، آذربایجان یزد و کرمان بمیرد.

۶۶، [۸]: یا مثل گوسفند (ی) که گرگ ببیند آماده.

۶۶، [۱۳]: قزاق، یا دو سرقاف^۵ یا سرباز یا سرپز یا سرپری یا سردر یا سربار، مرغ و جوجه.

۶۶، [۱۶]: به چه استحقاق این خواهش‌ها را می‌کنی؟

۶۸، [۱۸]: شایان قابل تقدیری که.

۷۰، [۷]: من از هستی.

۷۰، [۱۷]: یقیناً بدانید ظل السلطان روح سوخته [را] زنده زنده.

۷۱، [۶]: همان جا پیاده شدم. نقداً امروز غزلی به مناسبت کاغذی که به فدایی به طهران می‌نوشتم ساخته آن را

بنویسم تا از راه تازه ساخته برسم به دهکرد:

خیال جان سلامت ز سر به در کردند

فداییان رو عشق ترک سر کردند...

(تا پایان غزل افتاده است).

۷۲، [۱۴]: تقریباً دارای نهصد الی هزار خانوار.

۷۲، [۱۷]: دهکردی‌ها زیاد پُرژادند.

۷۲، [۲۷]: هم نخواهم دید. در حاشیه یک مصراع به این قسمت افزوده: «من عادت نحس خویش دانم» برای اینکه.

۷۲، [آخر]: خیالم راحت و تنم سلامت بوده.

۷۳، [۱۷]: زبان‌شان زبان ترکی است.

۷۴، [۱۹]: مویه‌های ناله (؟) آویز آسوده نمی‌ماند.

۷۵، [۵]: تا ببینم که سرانجام چه خواهد بود.

۷۵، [۱۶]: ترک اجاقی استامبل را بالاغیرتاً تکرار نکند.

۷۵، [۱۹]: چیزهای دیگر شرح خواهم داد. نقداً آن دوشعری که در موقع نثرنویسی از روح آتش‌گرفته من مانند تراوش

خوناب کباب تراوش کرده و زابیده فکر آشفته من است آن را به کینه‌توزی از غارتگران لرستان به یادگار آن خانم‌های

نجیب باناموس ایرانی که از ترس و گرسنگی خود را تسلیم مرگ کردند و به یاد آن اطفال شیرخوار بی‌گناه که به قدری

به آن پستان‌هایی که مرگ، خون و شیر آنها را خشکانده چسبیدند تا عاقبت ناامیدی آنها را به دامن دایه خاک سپرد

غزل ساخته که در صفحه تاریخ سیاه‌کار روزگار باقی مانده تا بدانند بشر در راه منفعت پرستی ابقا به هیچ چیز نکرده

چه یادگارهای ننگینی از خود باقی می‌گذارد:

کی به ما چرخ سر صلح و مدارا دارد؟ چه عنادی است که با کشور دارا دارد؟

(تا پایان غزل افتاده است).

۵. دو سرقاف: فرمساق. عارف در این قسمت با کلمه «سرباز» بازی کرده است.

- ۸۱، [۲۰]: و فشار زندگانی مرکز و شکنجه تألمات روحی.
- ۸۸، [۱۱]: در انبار گاه مستور نگاه دارد.
- ۸۹، [۱۱]: نمی دانم ولی البته.
- ۹۰، [۱۱]: و شنیدن حرف های بی اساسی که هیچ یک.
- ۹۴، [۷]: و یک عده دیگری.
- ۹۹، [۳]: ولی شما نروید، بروید منزل من.
- ۹۹، [۱۱]: دیگر کاری بالاتراز حبس.
- ۱۰۱، [۲۱]: هر یک شرح مبسوط جداگانه ای دارد.
- ۱۰۶، [۶]: طریقه و مذهب و ملتی است اگر هست.
- ۱۰۶، [۷]: امروز برای منفعت پرستی یا تملق یا خصوصیت.
- ۱۰۹، [۲۳]: با من دوست، هم همه چیز، برای دیدن. (این قسمت عجیب است چک شود)
- ۱۱۰، [۴]: خود را گذاشت.
- ۱۱۰، [۱۶]: از شاهزاده تویسرکان بود از شاهزاده تویسرکان بود، بود.
- ۱۱۰، [۲۵]: وقتی که فهمید.
- ۱۱۱، [۲]: گفت. او در دنیا.
- ۱۱۴، [۱۵]: یک داستان جداگانه ای.
- ۱۱۶، [۱۱]: چهل جلد آن را دزد.
- ۱۲۳، [۱۵]: شغلش نقاشی و در اداره قالیبافی.
- ۱۲۳، [۱۷]: قالیچه ای آورده در میان.
- ۱۲۷، [۷]: شهرهای خیلی تازه است.
- ۱۲۷، [۱۹]: والا یا باید در مسجد.
- ۱۲۸، [۸]: جوان هشتادساله خود را جوان هفتاد هشتادساله خود را.
- ۱۳۳، [۲۳]: هر روح مرده افسرده ای را به اصرار وادار به سیر و گشت دشت و کھسار می کرد.
- ۱۳۴، [۱]: پناهگاه پناه دهندگان آزادی خواهان.
- ۱۳۶، [۸]: به خواب رفته باشد به خواب ابد رفته باشد.
- ۱۳۸، [۱۳]: مشروطه ای که بالاخره.
- ۱۴۱، [۱۱]: که اسم مرده و عزاداری دارد بخوانند که اسم مرده و عزا دارد میل کردند بخوانند.
- ۱۴۳، [۵]: و شیرین می شود. همین طور دولت بی خون دل به کنار آمده، هنگام زوال قیمت پیدا می کند. پس منظره.
- ۱۴۵، [۱۹]: دهقانی که دنبال این دو گاو.
- ۱۴۷، [۲]: اسباب زحمت روح.
- ۱۴۹، [۱۶]: جهان آفرین گفته با فرستادن.
- ۱۵۸، [۱۱]: در ده و باغ و خانه این و آن.
- ۱۵۹، [۱۸]: حیوان تراز هر حیوانی.
- ۱۶۱، [۲۶]: نتیجه موج طوفان.
- ۱۶۲، [۲۰]: داشته باشند. شما دانید و خدا، ببینید انسان.
- ۱۶۴، [۱۸]: زن ها و قراول نظامی ها قرار دهد.
- ۱۶۷، [۵]: یکپارچه آتش سرخ، قلب گرفته، دهن خشکیده.
- ۱۶۸، [۲]: یگه مرد میدان.

- ۱۶۸، [۱۴]: یک نفر محکوم.
- ۱۷۱، [۱۳]: خانه‌های کرایه‌ای هم.
- ۱۷۲، [۲۲]: احوال هر شهر یا هر محله‌ای را.
- ۱۷۳، [۲]: متنوعه‌ای که در.
- ۱۷۹، [۴]: لاوصولی.
- ۱۷۹، [۲۵]: حکم محکوم به مرگ.
- ۱۸۰، [۱۱]: از قبیل آزندریان، حسین‌آباد.
- ۱۸۱، [۷]: به نظرش.
- ۱۸۷، [۲۰]: بی سروپا را سرو صورتی داده.
- ۱۹۸، [۱۲]: حاصل دست سال شما.
- ۲۰۲، [۱۹]: بریده او دوخته.
- ۲۰۲، [۲۱]: کشد. تا نچینی گل نبینی زخم خار.
- ۲۰۲، [۲۷]: رسید: معجز است این حرف یا سحر حلال / هاتف آورد این خبر یا جبرئیل و آن.
- ۲۲۶، [۳]: وصله‌های ناجور وصله‌های ناجنس ناجور.
- ۲۲۶، [۱۰]: گردن کج با گردن کج.
- ۲۳۴، [۷]: نظیر آن همان.
- ۲۳۶، [۶]: خود رفت. از برای خود من این هم یک سختی بالای همه شد. جمهوریت.
- ۲۳۸، [۱۶]: صاحب منصب نظامی کرده.
- ۲۴۴، [۷]: جز از این.
- ۲۴۵، [۴]: پارچه‌ی ابری.
- ۲۵۸، [۱۷]: تلافی خونخواهی تلافی و خونخواهی.
- ۲۹۴، [۵]: کار که که ورچیدن در دستگرد.
- ۳۰۴، [۵]: یک لحظه به اختیار نیست یک لحظه به اختیار ما نیست. (مصراع است)
- ۳۰۶، [۸]: بنده حتی خواهش.

حذف‌ها

(کلمات و عبارات داخل قلاب [**] حذف شده‌اند).

۵۹، [۱۹]: ابد است [من خودکشی را بی اندازه دوست دارم و در اوقات شبانه‌روزی خود کم‌تر وقتی است که خیالم سه چهار ساعت صرف آن نشود. این کار را کار مقدس و مرتکبین آن را بزرگ‌ترین و باگذشت‌ترین مردمان دنیا می‌دانم؛ اگرچه علاقه‌مندان به زندگانی انتحار را ناشی از ضعف نفس می‌دانند و در این باب فلسفه‌بافی‌ها می‌کنند که باید مقاومت کرد و با طبیعت جنگید؛ ولی در عین حال اگر از روی انصاف در اطراف این کار فکر کنند می‌دانند این حرف‌ها فقط خود گول‌زدن است و بس. هیچ وقت با طبیعت نمی‌شود جنگید؛ بلکه جنگیدن با طبیعت همین است که چون انسان یقین دارد و زورش به او نمی‌رسد و بالاخره مجبور است هر بار ننگی که طبیعت برای خاطر چهار روز نفس کشیدن به دوشش گذاشته بکشد و نفس نکشد؛ برای اینکه به طبیعت بفهماند زیر بار زورگویی نمی‌رود هیچ بهتر از این نیست طناب خود را از زیر بار زندگانی کشیده به مرگ خود برای ضرر صاحب خود مثل خر دیزه تن دردهد:

دست بیچاره چون به جان نرسد

چاره جز پیرهن دریدن نیست*

زندگی شیرین است.

۶۰، [۱۸]: ادامه داده‌اند. *خصوص این اوقات که موقع خوبی شمیران است از شهر به شمیران از شمیران به شهر این دو فرسخ خیابان را از اتومبیل‌های مستقیم متعدد غالباً هم نرو ماده وصل به هم مثل زنجیرهای کاراردکان یزد که سابق جزویکی از هفت دسته^۶ لوطی‌های قدیم به شمار می‌رفت. * [نجارزاده.

۶۰، [۲۵]: مضحک ایران [که؟^۷ مضحک تراز عروسی قاسم *] بود.

۶۳، [۱۲]: مجلس شورا، [وزرای کشور*]، امرای لشکر، [مفت خوران شرعی و عرفی،^۸ اجانب*]، حاجی محمدتقی.

۶۵، [۲۲]: درویش [و سید و آخوند*] همه ریزه خوار خوان عطای اویند.

۶۸، [۱۴]: پشیمانی می‌کرد. *من به واسطه کسالت مزاج از استعمال مشروب ممنوعم؛ خصوص در روز که از دست هر که و به قیمت هر چه باشد به سلامتی آنهایی که بعد از ما قدر این منظره‌های دل‌فریب [را] دانسته و فریب هر خائن وطن‌فروشی را نخورند سه گیلان عرق خوردم. * [بعد در زیر پیل بزرگی.

۷۱، [۲۴]: می‌نماید نمایان‌اند، [منه توبیش ازین پای پیش کین دستور/ به افتخار ز پیشینیان خود داریم*] این دو سه قلعه [سبز*] بر ابهت.

۷۲، [۱۱]: بزرگ‌تر بوده است. *حالا هم محل آنها باقی مانده طایفه مزبور، شهادت می‌دهند این خوانین از حیث عادات و اخلاق و روحیات ملی در پیروی از نیاکان همان‌طور باقی و آنچه را که در این مدت متمادی از خانواده شرافتمندان ایرانیست، انسان گم کرده است می‌توان قسمی در این خانواده جستجو کرد؛ مثل درست‌قولی، مهمان‌دوستی و باناموسی. * [نقداً حسینقلی خان ...

۷۵، [۷]: برای هم جواری الوار، [و روح تنفرشان از ترک*]، بیشتر فارسی تکلم می‌کنند. [لرها به هر که بخواهند فحش بدهند و پست بشمارند به او ترک می‌گویند. *] من با چند نفر.

۸۴، [۱۹]: هزار سال [بیشتر از ده هزار امامزاده ساخت*] ولی در تمام.

۸۴، [۲۲]: در محافل [عروسی و عزا*] و روضه خوانی.

۸۵، [۱]: هلاکو [اگر هم غفلت کرد بعد خزاعی*] می‌گذارد. پس.

۸۵، [۷]: که فشار [مذهب اسلام*] آنها را به این صورت درآورده.

۸۶، [۲۲]: پابند خرافات [مذهبی*] بودم.

۸۷، [۱۳]: محسوس می‌کند همان [نرفتن گروهی است زیر بار اسلامیت و*] باقی ماندن.

۸۸، [۶]: خم نکرده [و از زیر بار قبول اسلامیت شانه خالی کرده‌اند*] منتها بعد برای [قبول اجباری] یا تمایل.

۸۹، [۴]: در قزوین [یکی از مجتهدین منتقد و ملاهای حریص و طماعی بود*] که گاهی.

۹۳، [۱۹]: پیدا نشده بود، [علی‌زاده که فروش مشروبات به عهده‌اش بوده است، کانیاک گیلان پنج تومان فروخته بود*] با اینکه رل بزرگ.

۹۳، [۲۲]: به واسطه ابتلا به بیماری به واسطه ابتلا به سوزاک.

۹۳، [۲۵]: تا بالاخره دچار ورم [بیضه*] شده.

۹۹، [۷]: اصرار دارم. [پس از صرف چند گیلان مشروب که کارش پرده‌داری است باز هم*] سکوت او.

۶. یک کلمه ناخواناست.

۷. یک کلمه ناخواناست.

۸. یک کلمه ناخواناست.

۱۲۲، [۱۶]: نشئه دیگر چه خبر است؟ گفت: [*هیچ. من به شما قول می‌دهم همه این حرف‌هایی که زده‌اند تمام ساختگی و همه این‌ها را آخوندها برای خردوانی و سورچرانی درست کرده‌اند. مثلاً از جمله چیزهایی که می‌گویند این است شب اول قبر دو نفر با آن هیکل غریب و هیولای مهیب وارد شده از انسان بعضی سؤالات مضحک می‌کنند. اولاً هیچ آدم عاقلی که بخواهد خر سواری نشود زیر بار این مزخرفات نمی‌رود که انسان را یک مرتبه بکشند؛ بعد زنده کنند در یک جایی که جای نفس کشیدن ندارد سرپا نگاه داشته مؤاخذه کنند. اگر برای تحقیقات حتماً باید زنده بود حالا که من تا زنده‌ام چرا نمی‌آیند هر چه می‌خواهند بپرسند؛ من هم جواب دندان‌شکن داده، اگر جوابی نداشتم به تکلیف خودشان عمل کنند. اگر این معاملات را با مرده انسان می‌کنند این منت‌های عجز خدا را ثابت می‌کند که زورش به زنده نرسیده با مرده او طرف می‌شود. اگر این طور است شیر مرده را بیارید من سوار شوم، رستم مرده را بدهید ریشش را ببرم؛ البته هر آدم با فکری زیر بار این موهومات نمی‌رود. [*تنها چیزی.

ص ۱۲۳ بعد از بیت، این سطر حذف شده: بینم جهان [*می‌فهمید که هیچ چیزی نباید باشد که از ماندن در شکم استرو دیدن از آن روزنه عالم را غنیمت دانسته است. [*خیام می‌گوید.

۱۲۵، [۱]: ندیده [*با اینکه از خوردن مشروب امتناع دارم؛ خصوص در روز خیال آن‌هم مراد چار زحمت پشیمانی خواهد کرد از روی بی‌اختیاری چند گیلاس به سلامتی آن‌هایی که بعد از ما قدم به دامنه و کوه و دشت هستی خواهند گذاشت و این منظره‌های دل‌فریب را دیده و فریب هر خائن و وطن‌فروشی را نخواهند خورد، خورده [*در زیر.

۱۴۹، [۱۸]: نه هرگز من زیر بار [*این قرم‌ساقی و پدر سوختگی [* نمی‌روم. در کتاب به جای «زیر»، «این» آمده!

۱۴۹، [۱۹]: مملکتی را زیر و رو کنند [*خدایی که با یک مشت دزد بی‌وجدان بی‌ناموس اجنبی پرست، خائن به آب و خاک از در مهربانی درآمده و همه قسم اسباب خوشی و عیش و نوش و وسایل شهوترانی آنها را بدون مضایقه از خزانه غیب خود فراهم آورده [* و حواله آن را به بانک شاهنشاهی یا بانک انگلیس داده [* و با یک جمعیت زیادی بدون هیچ پدرکشتگی کینه‌توزی کند، آن قسمت را در تقسیم چنان راضی نگاه دارد که مژه مشروبات رنگارنگ آنها میز نشینان سورچران شکم را مستغنی و بی‌نیاز از میزهای چیده یا سفره پهن شام مانده تا صبح نموده و این قسمت را چنان محروم و بی‌نصیب بگذارد که پس از یک سال گرسنگی کشیدن و سه ماه بهار شبدر چریدن اگر یک مشت جوتوانست قرض کند که در سر خرمن، عوض آن را گندم دهد، به شماره هر دانه آن به قدری شکر کرده که ملائکه هفت آسمان را از ذکر تسبیح بازدارند. آن وقت نه از این شکرگزاری خوش وقت و نه از آن ناسپاسی دل‌تنگ شود [* خدایی که.

۱۴۹، [۲۴]: افکنند. [*من آن خدایی را که بی‌جهت:

یکی را دهد تخت و تاج و کلاه یکی را نشاند به خاک سیاه

یک خدای بی‌شرف و بی‌ناموس، خائن به بهشت و خادم به دوزخ و [* جاسوس انگلیس می‌دانم.

آقای نورمحمدی در ادامه جمله فوق، این سطر را به نام عارف جعل کرده است: «در صورتی که همه می‌دانیم خدای مهربان با کسی خصوصیت و خصومت ندارد!»

۱۶۰، [۱۹]: معمول نیست و [*در هیچ جای دنیا قطع معاملات دو پولی دادوستدش با دو دست قطع شده ابوالفضل العباس نمی‌شود. [* من با اینکه.

۱۶۰، [۲۳]: صرف [*مشروب، [* باده‌گساری شب.

- ۱۷۳، [۲۰]: ایران [*دخترهای نازپرورد یزدجرد را برده در مسجد*] چوب.
- ۱۷۳، [۲۱]: داد [*یا بدبختی های دیگر*] به پایگاه خلافت [*یا جایگاه حقارت و اسارت خود*] می رفتند، اول و آخر [*برای زیارت شاه زمان خود*] به عنوان.
- ۱۷۳، [۲۳]: ایرانی شکست خورده [*طاق کسری خراب شده مملکت به باد داده*] طاق.
- ۱۷۳، [۲۵]: ایرانی [*که در نظر عرب قصی القلب، پست تراز کنیز سیاه خریداری بوده*] باقی.
- ۱۷۴، [۸]: که [*از صد نفریکی بلکه از هزار یک*] آقایان.
- ۱۷۴، [۱۱]: بزرگوار [*که یک چاروادار گردن کلفت بی سواد بود با چند ذبح پارچه بیرون آمده از خم*] با یک.
- ۱۷۴، [۱۲]: در قزوین [*بهتر از هر خوش گذرانی خوش گذراند؛ بلکه*] سلطنت کرد [*با این ریخت*] به میرزاعلی.
- ۱۷۴، [۱۴]: این سید [*حقیقتاً گردن کلفت با این زمختی*] سالی ده دوازده هزار، گاهی هم بیست هزار تومان [*با فحش*] از اتابک.
- ۱۷۴، [۱۶]: هنگفت او شده او را [*با جمعی مکروب های اطرافش با همان ریخت و هیكلی که مختصری از آن را نوشتم برای آبروی این ملت مسخره در انظار عالم با همان ریخت مسخره اش*] از راه استامبل.
- ۱۷۴، [۱۸]: یعنی خطوط [*کج و معوج*] کشیده.
- ۱۷۴، [۲۱]: نداشت. [*غذای روز این سید از دنیا گذشته مرتاض، یک کاسه آبگوشی بود که از یک گوسفند یا یک بره گرفته می شد. دارایی او را هم بعد از مرگ با این احوال هر کسی می تواند پیش خود تخمین کند.*] کدخدای.
- ۱۷۴، [۲۵]: می نوشت. [*آن گوسفندها را رنود خورده و دعا به وجود آقا کردند. مقصود با این حال چه کسی آرزوی سیادت نمی کرد و میل به سید شدن نداشت.*]
- ۱۷۶، [۱۲]: حضرات است، [*که با آن شرارت فطری تنها همین یک نقص را باقی دارند*] از کمر.
- ۱۷۸، [۱]: و در فشار [*روح آزادی گش هر خدانشناسی*] شده.
- ۱۸۰، [۱۲]: حقایق الامور [*بر دشمن سادات و بر منکر سادات لعنت.*] باز هم.
- ۱۸۱، [۳]: بخشید. [*بلی، همیشه در این مملکت بیگانه پرست و این کشور اجنبی پرست اگر کسی بخواهد دچار مشکلات، فلاکت و بدبختی نشود بایستی در لباس و عقیده و مسلک و مرام بیگانه درآید؛ ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رجیم.*] همین قدر.
- ۱۸۱، [۵]: رفتنش [*طوری نشد که بازگشت نداشته باشد یا بر سر خوان مفت خواری نشستنش*] قسمی.
- ۱۸۱، [۱۳]: نیست [*ایرانی است،*] جلب.
- ۱۸۳، [۱۶]: چنان [*عرب*] شد.
- ۱۸۵، [۲۴]: بی اطلاع نباشد؛ [*ضمناً راضی نیستم یک نفر ایرانی را به لباس غیر ایرانیت ببینم.*] اگر بدانم.
- ۱۸۶ پس از بیت «خوشم همیشه که...» مطالب فراوانی حذف شده است: [*باز هم در این زمینه از قول نجارزاده

که یکی از منکرین سادات است:

بروجرد را مشهدی آقا جان نامی پاکار و او را برادری بود، عملاً پاکاری را دست اندرکار، در حسن بی عدیل، نامش جلیل. گونه گلگونش هزاران خلیل را نمردوار دچار آتش عشق کردی چشم مفتونش بیداران شب زنده دار را به یک اشاره و چشم برهم زدن در روز هیب ناتیم کرده به خواب خرگوش بردی سرجنبانان راه عشق را به سرگویی ساعد سیمین از پای درآوردی و گفتی

هر که ننشیند به جای خویشتن افتد و بیند سزای خویشتن
هر جا دلی سراغ کردی با خدنگ غمزه خارا شکاف خسته، «به دام طره افراسیاب کش بستی»

آتش عشق جلیل آنچه که با مردم کرد نیست شکی به خلیل آتش نمرد نکرد
عاقبت آه گاه و بیگاه دل سوختگان خاکستر نشین و برانه محبت کارگر آمده مانند موم نرمش کرد، اصرار و ابرام پاچه پاره های لات و لگرد راه سرگردانی، سرراه بروی گرفت. عاشق سقزی های کوچه های باریک پریچ و خم بام بست عشق آنقدر پلکیدند تا تلکه اش کردند. آلوچه خشکه هایی که از دیدنش اختیار جمع آوری آب دهان و چک و چانه نداشتند پروانه وار گرد شمع عارضش جمع، حریف حجره و گرمابه و گلستانش کردند.

آن کس که برید از همه آرام در آخر شد رام چنانی که به دام همه افتاد
شوخی که سرراه به گرشاسب یل بست شد پست به راه همه بی واهمه افتاد
آنکو که ز عشقش همه رسوا شده بودند در شهرز رسوایی او همه افتاد
آتش اشتیاق عشاق را به آب وصل فرونشاند، به جای آن همه بدخویی از در دلجویی برآمد (سعدی)

خوبرویان جفا پیشه وفا نیز کنند به کسان درد فرستند و دوا نیز کنند
دری نماند سری نزنند جایی نماند پایی نگذارد. در نرد رسوایی کارش از گرفتن طاس دو با یک و سه با یک از ششدری گذشت، هشت در شد. برادر پاکارش از پند و اندرز فروگذار نکرده ولی «پند سودی ندهد هرزه هرجایی را» بیچاره از هموار کردن این ننگ به تنگ آمده زبان بست و بازو گشاد از زدن و بستن و حبس کردن کوتاهی نکرد:

ولی غافل بُد از پندِ نظامی که فرمود آن مهین استادی نامی:
پری رو تابِ مستوری ندارد درش بندی ز روزن سر برآرد

بالاخره جلیل جل و پوست خود را برچیده «نتوان مرد به سختی که من اینجا زادم» گفته فرار و جلاء وطن اختیار کرد. از آنجایی که شنیده بود «کباب پخته نگردد مگر به گردیدن» همه جا گشت تا سراز دارالمرز رشت بیرون کرد. تربیت روزگار و گردش لیل و نهار صاحب تاج و تخت و کشکول فقرش کرد. پیری عاقل، مرشدی کامل این شعر خواجه را ذکر خفی قرار داد:

دگر ز منزل جانان سفر مکن درویش که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس
به همت پیر کامل آتش اجاق دیگ جوشش خاموش نشد. بیشتر از دلباختگان ایام جوانی و حسن فروشی سرسپرده در راه ارشاد و پیری پیدا کرد. در زاویه سکوت با مولوی سبزی روی پوست تخت نشسته و می گفت:

به پادشاهی عالم فرو نیارد سر اگر ز کنج قناعت خبر شود درویش

کارش از هر جهت بالا گرفت رشت را برای بازار معرکه و رواج حقه بازی خود که رونقی تازه و بی اندازه پیدا کرده بود کوچک دیده به تهران شتافت آنچه دل اندر طلبش بود یافت. با میرزا علی اصغر خان اتابک آن حقه باز بزرگ و صدراعظم درویش باز گداساز که در سال چندین کرور مال دولت و ملت گدای ایران را به این قبیل مردمان

گردن کلفت و بدسابقه داده و بیش از یک کرور به تنهایی گدا درست کرد سرو حساب پیدا کرد؛ ولی واهمه از این داشت مباد یکی از بستگان سابقش که به واسطه سابقه بدش با نزدیکی با او از وی دوری می‌جستند حالا از دور به او نزدیک شده خودی به او بسته مشت بسته‌اش را باز، «وین راز سربه مهر به عالم سمر شود»؛ پس جلوگیری از این کار را بر همه کاری مقدم داشته یک کتاب الف لیل به جهت مشهدی قاسم اُرسی دوز که پاپوش دوز پای مهر و محبت دوره جوانیش بود و دور گیوه گل و گشادش را نوار می‌دوخت فرستاده گویا فرستادن کتاب الف لیل اشاره به این بوده است. سرگذشت من از زمان مفارقت تا کنون یک کتاب الف لیل می‌شود. بهترین است به جای اینکه آن را بدانید این را بخوانید. در ضمن توسط مشهدی قاسم برای بستگان خود به فراخور هریک پول و سوغاتی فرستاده نوشت که من بعد خوب است مرا فراموش کرده و ندیده انگارید ورنه از هیچ‌گونه خطری ایمن نخواهید ماند.

منکر سادات می‌گویند یک روز در تهران او را با هزار زحمت دیده برای اینکه عادت به بیرون آمدن در روز نداشت و حتی الامکان آفتابی نمی‌شد با ریش زردی که گفته‌اند: «ریششم زرد است این هم یک دلیل» مولوی سبزه‌حاشیه ترمه‌ای در سر خیلی و قور و سنگین و متین مثل این بود زمین و آسمان در تحت او امر است و چندین بچه سید خوشگل و قشنگ از تخمه خودش در اطراف و جوانبش در حرکت نورهای کوچک کوچک در صورت هریک به طرف آسمان متصاعد بود؛ البته تا کنون تخمی صد تخم گرفته است؛ برای اینکه این تخم از هر آفتی مصون است:

جلیل آن بت هر جایی آن درخشان بدر ز پس سپس شد بس سیدی جلیل‌القدر
از این قبیل تمامی ز صدرشان تا ذیل وزین قماش عموماً ز ذیلشان تا صدر

کارخانه سیدسازی ایران بس که جنس ناجنس جلب و ناجور بیرون داده،* [اشخاصی که دارای مکنت.

۱۸۷، [۱۹]: افکار دیگران در آن شرکت^۹ ندارد. *مثلاً عقیده شخصی من این است صفویه ایرانی پاک و خالص در ایرانیتشان ابداً شکی از برای [ما] باقی نمی‌ماند. شاه اسماعیل صفوی اگر ایرانی نبود این همه تعصب در مذهب تشیع به خرج نمی‌داد که پی و پایه آن به دست ایرانی ریخته شده است.* [حالا اگر.

۲۰۰، [۷]: این آقای داماد *چون اصل اصل کارخانه بود* سی سال.

۲۰۰، [۱۳]: که اگر [تا هزار سال دیگر*] این ملت.

۲۰۲، [۱۰]: فهماند؛ *مثلاً ببینم از این شعر: «توای لک لک وش و اُشتر قیافه» پی به ترکیب و ریخت و قیافه او خواهند برد یا خیر.* [من یک روز.

۲۰۲، [۲۰]: مشکل تراست. *قلم‌های باریک نظر ترک و تاجیک و یونانی و مصری و آلمانی متوجه دو پاچه تنبان متقال رنگ کرده رنگ رفته یک لنگه کوتاه و یک لنگه بلند که مانند دو ابروی کمانداران ابرو موقع دل فریبی، در هنگام رقص، زیرورفته بالا و پایین آمد، نموده که هرگاه مجسمه هیولای این خلقت عجیب و غریب را در یکی از خیابان‌ها نصب کرده عابری از برای تماشای آن قدم از قدم بر نمی‌داشتند. گل جوراب ساقه کوتاه کار ایرانی از نگاه‌های تند خیره اجانب که از اطراف و جوانب دوره‌اش کرده و از این پروپای بدی که از برایش افتاده که نیشخند خانم‌های زیبای اروپایی و دختران رعنا گل روی موطلایی، دست از گریبانش بر نمی‌دارند سرخفت از خجلت به زیرپاشنه فرو برده با حال وحشت و دستپاچگی گلوگیر صدای نعلین شده، نفسش را بریده که رفیق صدات درنیاید که بد جایی گیر کرده ایم. حالا اگر چه کار مشکلی است از؟^{۱۰} پایین به بالا رفتن و تماشای این هیولا کردن؛ در عالم خیال «تونیز بر لب بام آ که خوش تماشایی است» من در آن موقع از این تماشا و از تماشای تماشاچیان چه دیده‌ام،

۹. به اشتباه «دخالت» خوانده شده است.

۱۰. یک کلمه ناخواناست.

جای آن است چند کلمه‌ای در وسط این شعرا فزوده این طور خوانده شود: هر که از پل بگذرد با دیدن یک همچو هیكلی خندان بود.*] حالت خفت.

۲۰۳، [۸]: نقش بندی [*ترکیب صورت و بالا و طرز لباس این مجسمه خودپسندی و تزویر و کثافت*] را در یک پرده.

۲۰۵، [۱۳]: فروخته [*که مخارج زیارت کربلا را خدا عهده دار است. از کیسه فتوت خود بدهد.*] آمده‌اند.

۲۰۷، [۱۳]: در کردن [*این دشمن ملیت، این نمونه کثافت و مسطوره فلاکت و رسوایی ایران و ایرانی که*] هر وقت.

۲۰۷، [۱۵]: این آدمی که [*برای افتضاح*] در هر شهری.

۲۰۸، [۶]: اجباری بود. [*هیچ وقت میل ندارم این قبیل اشخاص زنده باشند تا چه رسد به اینکه بخوایم آن‌ها را ببینم.*] آقا وزیر عدلیه دولت موقتی ایران بود. منزل این وزیر [*سراپا تزویر*] در مسجد.

۲۰۸، [۱۱]: این آدم [*مسجدگزين صورت ظاهری علاقه به دنیا دختر جوانی را صیغه یا عقد کرده بهار زندگانش در منزل خیلی مرتبی می‌گذشت. بدون اینکه کسی بفهمد و از فرار تفتیش و تحقیق [و] تقریر حسین خان مرحوم سیصد و چهل تومان لباس اطلس و مخمل برای آن دختر خریده شده بود که صورت آن‌ها را از همان بزاز گرفته در بغل نگاه داشته بود؛ آن وقت برای عوام فریبی که می‌شود گفت این‌ها خود فریبی است*] نصف.

۲۰۸، [۱۵]: می‌کشیدند؛ [*از همین جا معلوم می‌شود که آقای مدرّس چه خرج می‌کردند*] و این برای.

۲۱۴، [۷]: کشید، [*به قول یک نفر اروپایی مشروطه مسلمان ایران*] فراموش نمی‌کنم این حرف [*یا این فحش*] یک.

۲۱۶، [۹]: اسب عربی [*تجدی*] خالی.

۲۱۶، [آخر]: ایرانی بود، [*بیچاره از مدرسه صدر درآمده،*] از تشکیلات.

۲۳۶، [۱]: پیغام دادم [*که حالا موقع تریاک کشیدن من است*] من.

۲۳۶، [۲]: مفضل، [*کمترین خیانت مدرّس، این آدم خودخواه که به هیچ چیز علاقه ندارد جز خودخواهی، برهم زدن جمهوریت و تشکیل سلطنت است که به سردار سپه گفته بود دیدی به دست تدین و این [و] آن نگذاشتم رئیس جمهور شوی، حالا به دست خود من شاه خواهی شد. این هم که موقع تشکیل سلطنت، آژان در خانه مدرّس گذاشته بودند تمام ساختگی بود.*] من چون.

۲۴۴، [۱۹]: عالیات [*و شرفیابی حضور حجج اسلام به قول ملا: بعد از آن در سر موسی از نهفت / رازهایی گفت کان ناید به گفت*] و بعد.

۲۶۶، [۲۲]: دولت [*و ملت ترک فراموش شدنی نیست.*] ژان ترک‌هایی.

۲۶۸، [۱]: دارم [*و وجدان خودم را به شهادت می‌طلبم که در کمال خوشی رفته و با منت‌های گرمی بیرون آمدم؛ همین قدر بیشتر نمی‌نویسم. من خصوصیت یا خصومت شخصی با احدی ندارم.*] عقیده من.

۲۶۸، [۱۵]: رومی روم. [*گوش من از شنیدن آهنگ «خیر الامور اوسطها» همیشه چشم مرا متوجه این می‌کند که در عالم خیال مجسمه یک آدم دوروی بی حقیقت سخن چین دوبه هم زنی را در نظر بگیرد «خیر الامور اوسطها» مثل

یک طایفه‌ای که برضد هم برخاسته سرو دست هم شکسته؛ ولی دو نفر از همان‌ها کنار ایستاده تماشاکنند؛ بدون اینکه دستی به سرو صورتشان خورده باشد، بعد میانجی شده محترم هم باشند. «خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا» یعنی وکلای بی طرف مجلس.* این شعر.

۲۶۹، [۲۶]: تمسخر* و آفرینش را تحقیر* می‌کند.

۲۷۰، [۴]: می‌ریزند.* اشخاصی که الکلیزم و عادت به مشروب دارند می‌دانند هیچ شکنجه‌ای در دنیا بدتر از این نخواهد بود.* من.

۲۷۰، [۸]: ورفته‌اند [من با عجله درشکه نایب‌الصدر سوار، دنبال تحصیلِ عرق و حشیش رفتم، زود برگشته چند پیمان‌ه‌ای به حکم: پیمان‌ه هر که پُر شود می‌میرد/ پیمان‌ه ما که پُر شود زنده شویم در گلویش کرده]؛ وقتی که.

۲۷۱، [آخر]: دنیای [هیژ*] رذل پرست.

۲۷۱، [۱۵]: از خماری [و بی‌عرقی*] یقین.

۲۷۵، [۲۳]: من [اهل آخرت نبودم*] زیر.

۲۷۵، [۲۴]: نه آخرت. [ملائی یک وقت فوق‌العاده عنوان داشت در هر شهری اعیان و اشراف آن یکی از اولادهای خود را برای در دست داشتن دنیا و آخرت عمامه به سرش گذاشته چند روزی هم به نجف می‌فرستاد؛ برای نمونه شیخ‌العراقین، پسر حاجی سهم‌الملک عراقی، در دسترس همه واقع است. هیچ کس هم به قدر حاجی سهم‌الملک دنیا و آخرتش معمور نیست. بچه‌هاش هم ان شاء الله هم آخرتشان خوب و هم دنیا را دوستی چسبیده، آن پسر اهل آخرتش هم برای اینکه از اخوان در دنیا عقب نیفتد در دور شش وکیل شد.*] یک وقتی.

۲۸۰، [۹]: شد. [یمین‌الملک هم از آن اشخاصی است که اسلامیتش غلبه بر ایرانی‌تتش دارد.*] بدبختانه [شرکت مذهب در*] عادات.

۲۸۰، [۱۳]: نخواهد شد؛ [ولی صدتا امامزاده واجب‌التأسیس به دیدن خواب یا بهانه‌های دیگر در هر جای ایران ساخته شود فوراً یکی هم عمامه سبزه سر بسته می‌شود متولی. در مدت سال اگر دوتا کور هم شفا بدهد از سرم‌تولی آمده از یک پاش در می‌رود. ده خانوار کس و کار او هم در سال اموراتشان به خوبی گذشته صاحب ملک و علاقه و مستغل هم خواهند شد.*] قبر.

۳۱۷، [۴]: عامند* و اتفاقاً این دختر نامور و گل سرسبد همه و تاج نمایان و درخشان تمام کوسِ حُسنش از دور و نزدیک، بانگ برآورده غارت دل و دین است. آوازه شهرت حُسن آن پریوش دامن زن آتش دیوشهوت مرزبان آزادی طلبِ سرکش به دولت استبداد گردید*] یک دل.

۳۱۹، [۲۰]: ولی: [خدا گر ببندد ز حکمت دری / ز رحمت گشاید در دیگری.*] تقدیر.

۳۲۰، [۱۷]: اگر [مریم بنت عمران*] هم.

۳۲۵، [۲۰]: نجات [علی یبنا و علیه السلام*] هم.

فصل اوراق و نامه‌های پراکنده

۳۶۱، [۵]: زین بوی کاین بوی.

۳۶۱، [۱۶]: کشور خویش کشور خویشتن.

۳۷۲، [۱۳]: در نامه سیدضیاء به عارف این جمله مبهم است: عاطفه لطف سراسر به مای شما محروم بودم.

۳۷۷، [۲۰]: پنداشتی می‌پنداشتی.

۳۷۸، [۱]: گرفتار پیکر و نوازش.

- ۳۷۸، [۱۵]: باقی می ماند باقی ماند.
- ۳۷۸، [۲۲]: وجه و نشاط وجد و نشاط.
- ۳۷۸، [۲۴]: نیاز شما داستان شما را ورد.
- ۳۸۱، [۱۳]: فرمایید نمایید.
- ۳۸۱، [۱۸]: انشا فرموده اید انشاد فرموده اید.
- ۳۸۱، [۲۰]: تابعه آن مابعد آن.

در نامه علی بیرنگ به عارف (ص ۳۸۲-۳۹۱) یک کلمه نادرست خوانده شده که در تشخیص تاریخ نامه گره گشاست: کلمه «مرحوم» (ص ۳۸۶/ سطر ۱۲) «مرقوم» خوانده شده است. آقای نورمحمدی حدس زده اند تاریخ نامه «احتمالاً سال ۱۳۰۷» باشد. این حدس خطاست؛ زیرا در ضمن نامه از مکتوب میرزا اسماعیل نوبری به علی نقی گنجی ای درباره انتحار عارف سخن گفته می شود. علی نقی گنجی ای مهرماه سال ۱۳۰۸ درگذشت؛ پس تاریخ نگارش نامه سال ۱۳۰۷ نمی تواند بود. در متن نامه به دعوت میرزا ابراهیم خان ناهید از عارف برای حضور در تهران اشاره شده است. میرزا ابراهیم ناهید اواخر سال ۱۳۰۹ به همدان رفت. بنابراین تاریخ این نامه باید اواخر سال ۱۳۰۹ یا اوایل سال ۱۳۱۰ باشد.

اصلاح نثر عارف!

- جمله های بلند و نفس گیر، استفاده از جمله های معترضه پیاپی، حذف فعل، حذف «را»ی مفعولی، نحو نامأنوس و مواردی دیگر، نثر عارف را گاه اندکی دیرباب کرده است. «کوشنده» محترم با افزودن کلماتی به متن (در قلاب و بدون قلاب)، پس و پیش کردن کلمات و تغییر کلمات، نثر عارف در اصلاح و به زعم خود خوش خوان تر کرده است!
- ۶۱، [۱۵]: بیچاره ام می کرد که راه چاره را منحصر به مرگ... (کلمه «راه» در اصل دست نوشته نیامده است).
- ۶۱، [۲۴]: داشت به من نزدیک می شد داشت نزدیک به من می شد.
- ۶۲، [۱۸]: یک [عده] آزادی خواه (کلمه «عده» در اصل دست نوشته آمده است).
- ۷۰، [۱۷]: در سر همان راه گچ گرفته بود [ند]. (شناسه جمع در اصل دست نوشته نیامده و از نظر معنایی نیز نادرست است).
- ۷۰، [۱۹]: هر چه هست اقلاباز هر چه است حقوق تقاعدی. (قسمت مشخص شده در اصل دست نوشته نیامده است).
- ۹۸، [۱۶]: برای خود در دسر درست نگه دارم. (کلمه «درست» اضافه است).
- ۱۰۰، [۱۸]: عجیب و غریبی غریب و عجیبی.
- ۱۰۷، [۲۴]: طوری چیز بنویسم و آنهایی که حرف «او» اضافه است).
- ۱۱۱، [۱۷]: و بعد از مرگ و بعد از من.
- ۱۱۸، [۱۶]: اسباب ماندن خود را در تهران را فراهم کرده تهران بماند. (حرف «را» اضافه است).
- ۱۷۷، [۱۶]: آن عیوب آن عیوبات.
- ۲۲۲، [آخر]: پیدا کنم پیدا می کنم.
- ۲۲۶، [۱۰]: گردن شقی کردن گردن شقی.
- ۲۳۰، [۵]: روزی روزنامه شفق سرخ را می خواندم. (حرف «را» اضافه است).
- ۳۱۱ [۲۱]: باعث آن شده باشند.

حذف هشت سطر در صفحه ۱۵۱ موجب گسیختگی مطلب شده و این مصراع سعدی (یا منسوب به سعدی) «ره این است ای برادر تا جهتم» عمداً به این صورت تغییر یافته: «ره [چاره] این است ای برادر!»؛ کلمه «جهتم» حذف

شده و «چاره» در داخل قلاب به مصراع افزوده شده است!

نیز بنگرید به: ص ۶۹ سطر ۱۲ / ص ۱۲۱ سطر ۳ / ص ۱۲۸ سطر ۳ / ص ۱۲۹ سطر ۱۰ / ص ۱۳۴ سطر ۸ / ص ۱۴۱ سطر ۷ / ص ۱۴۲ سطر ۱۸ / ص ۱۴۵ سطر ۲ / ص ۱۴۵ سطر ۱۳ / ص ۱۴۸ سطر ۵ (جمله دگرگون شده است) و مواردی دیگر.

سخن آخر

شماره خطاهای مختلف و بخش‌های حذف‌شده در خاطرات عارف قزوینی بیش از آن است که بتوان در یک مقاله بررسی کرد. افزون بر دو بیست مورد بدخوانی و افتادگی و انواع دخل و تصرف (اغلب ایدئولوژیک) و حذف حدود پنجاه صفحه از دست‌نوشته‌ها، متنی غیرقابل اعتماد و ناقص پیش روی خوانندگان نهاده است؛ براینها باید ویرایش ناشیانه و کاستی‌های دیگر از جمله ذکر نکردن مأخذ مصراع‌ها و ابیاتی را که عارف در متن به کار بسته نیز افزود؛ زیرا در بسیاری از موارد چنین تصور می‌شود که عارف سراینده ابیات است.

